



درپی محمل جانان

نجوایی با حضرت امام زمان
عجل الله تعالی فرجه الشریف

جواد نعیمی

۱۳۸۲

فهرست مطالب

سر آغاز عشق

ما طالب ظهوریم

عاشقانه

در انتظار خورشید...

شکوفه‌ی ولا

جمال دلارای محبوب

توتیای محبت

سبز یعنی تو!

لبِ گل‌خانه‌ی نور

آفتاب آدینه‌ها

بارانی از شکوفه‌ی شادی

عاشقم، صدای تو را...

ما تشنه‌ی دیدار توایم!

از راه می‌رسی...

شکوه انتظار

می آیی و...

کبوترانه

هر دو روی سکه عشق!

بر بلندای خورشید

نام تو و دلِ ما، مولا!

و عشق ... سبزترین واژه‌ای است که می‌شناسیم!

انتظار سبز

گل، نثار مقدم یار

شمیم نور و ظهور

یک روز... روز موعود!

حضورِ آن گلِ خوشبو

اگر منتظر واقعی باشیم...

مرهم وصل

گل که می‌گویند...

کسی می آید!

گنج جهان

بوسه باران سپیده

سر آغاز عشق

توسن کلام را به نام تو، زین می کنم، ای
مولای عشق و عاطفه و ایمان! ای سوار مشرقی! اسب
باد پای پویه های دلم را به سمت آمدن تو می رانم و
می دانم که در یک روز دوست داشتنی، نگاه نافذ
تو، همه جا را سرسبز خواهد کرد.

می دانم که می آیی و دست نوازش بر سر بشر
می کشی، کدورت همه ی پلیدی ها را از پی بنای
جهان می زدایی و آینه ی روشن و بی غبار دین را
در برابر چهره ی انسان می گیری.

ای مولا! سر انگشتان شفا بخش تو، سبزینه ی
سراسر دنیا است. هرگاه، نیم نگاهی به سوی ما روانه
کنی، روان ما، در گلزار طلوع و تجلی، از همه
نژندی ها و پژمردگی ها، رهایی می یابد.

ای امام همه ی عاشقان! شیفتگان تو، هر جمعه
«ندبه» می کنند و از آفریدگار خویش توفیق دیدار
تو را می طلبند و هر شنبه از تداوم غیبت، دل گیر
می شوند!

ای آفتاب! می دانیم که هم چنان بر ما می تابی،
که اگر جز این می بود، نابودی، سرنوشت محتوم ما
بود، اما از آن دل تنگیم که چونان خورشیدی از
ورای ابرها، به ما نور می بخشی، حال آن که ما عاشق
جمال تو هستیم و می خواهیم چهره ی زیبا و دل
ربایت را از نزدیک ببینیم و با رؤیت خورشیدِ
رویت، غرق شور و شگفتی و شادی شویم. این
تمنای ما را به استحضار حضرت حق برسان و
دست های نیاز ما را، خالی برمگردان. به حق همه ی
طالبانِ ظهور یار و همه ی عاشقان بوسه زدن بر
دست های دلدار!

ما طالب ظهوریم

ما را دلی است که به دلدار سپرده‌ایم. به آن یار غایب که حضورش در اندیشه و قلب و خون ما متجلی است.

این آرزوی سبز ماست که باران نگاهش را به حاصلخیز کردن مزرعه جان‌های مان فراخوانیم و در دریای محبتش غرق شویم!

طلعت زیبای دوست، طلیعه طالع ماست و هوای پریدن به کوی او، عشق مقدس و درون مایه گران‌قدر ما به شمار می‌آید.

ای کاش همین جمعه که در پیش روی ماست، جمعه دیدار یار، باشد!

لب‌های احساس ما همواره با ترنم نام و یاد آن
محبوب دل‌ها متبرک می‌شود و چهره جان‌مان از
فروغ خوبی‌هایش با نشاط می‌گردد.

یاد او، بذر صفا و سادگی و صداقت و فرزاندگی
را در دل‌ها و اندیشه‌ها می‌افشاند و به ثمردهی
می‌رساند.

ظهور او، نشانه رحمت دیگری از خداوند است
و ما همواره دعا می‌کنیم که لایق رحمت خدا باشیم.
هر کس و هر چیز که در انتظار طلوع سپیده و
سرسبزی نباشد، بدون تردید، سهمی از حیات نیافته
است!

ولایت، سرچشمه همه زیبایی‌ها، زندگی‌ها و
زاینده‌گی‌هاست و ما به پاس برخورداری از این
نعمت گران‌سنگ، خدای را شاکریم.

راز رویش جوانه‌ها و جوشش چشمه‌ها، رمز
مانایی جهان و پایداری خاک و افلاک، در برکت
وجود مبارک مولاست.

یارب! ما را بر این عشق و آرمان، بر دل بستگی به
امام زمان، همواره پایدار و جاویدان بدار!
ما، پیوسته این دل بستگی خویش را به یاد
می‌آوریم و امیدواریم توفیق یابیم که همیشه از
منتظرانِ صالحِ مصلحِ جهان باشیم و بر این میثاق
پایدار بمانیم.

عاشقانه

عزیزترین عزیزِ جان و دلم!

هوای عاطفه‌ی دنیا ابری است! دلم گرفتار تنگِ

غروب است! همواره به چشم‌هایم التماس می‌کنم

که تا تو را ندیده، کم سو نشود! خودم را پیوسته به

دامان خواهش دست‌هایم می‌اندازم که روزی هزار

بار نام تو را در مرکز قلبم با خط درشت بنویسد.

همه روزه منت زبانم را می‌کشم که همواره تو

را زمزمه کند.

هیچ شاعری نیست که بتواند خوبی‌های تو را در

غزل، جاودانه کند یا عشق خودش را به تو، در قالب

قصیده‌ای رسیده و ناب، به بازار عاشقان روانه کند.

ای محبوب روزهای آفتابین دنیا! ای معشوق

همه ما! از زیباترین چهره‌ی آفرینش! بگو گیسوان

شب‌های تار فراق سرشاخه‌های بلندِ باغ وجود تو را

رها کنند! بگو آفتاب در برابرت زانو بزند. بگو
آسمان، جبهه سای همه‌ی آدینه‌هایی شود که گمان
می‌برد تو آن‌ها را آبی‌تر و نورانی‌تر خواهی کرد!
نازنین! نیاز ما را بین! قلب‌های مجروح
گنجشک‌های زمین، فریادرس زمان را می‌طلبند و
همه‌ی آسمانی‌ها، روی ماه تو را از دور می‌بوسند.
پیراهن اندیشه من به یمن و برکت نام تو، سپید
مانده است. دلم هوای پریدن به سوی کوی تو را
دارد. دست‌های انتظارم به آسمان رسیده. همه‌ی
مردم دیار من، سینه چاک رؤیت خورشیدند. همه از
جان و دل، تو را می‌جویند. همه نام مقدس تو را
زمزمه می‌کنند. همه خویشان را فدایی گام‌های تو
می‌دانند.

ای گل اندام! دامان حوصله من چه قدر کوتاه
است! ای کاش ردای گل‌باران نوازش کلام تو را بر

دوش گوش و هوش خویش بینم! ای کاش
سروشی در گوش جانم نغمه پردازی کند که: «هان
و هان! خود را به گام‌های محبوب برسان!»

ای معشوق عارفان! ای یوسف عاشقان! ای امید
دار و دیارمان! شکوفه‌های انتظار ما را بشکوفان و در
این دنیای پُر طوفان، ساحل دست‌های مهربانت را به
ما برسان!

در انتظار خورشید...

ولایت، گلی زیبا و خوشبوست، که جهان را
معطر می‌کند و نفوس را عطرآگین می‌سازد. اگر
ولایت نباشد، جهان پایدار نمی‌ماند، زمین بی‌قرار
می‌شود، آسمان آرامش پیدا نمی‌کند و انسان، گوهر
هستی را به کف نمی‌آورد!

اگر ولایت نباشد، پوچی و تباهی دنیا را فرا
می‌گیرد، همه چیز بی‌معنا می‌شود، آفتاب، زمین را
سرسبز نمی‌کند، آسمان بخیل می‌شود، هر درخت و
سبزه و گیاهی می‌خشکد و قلب انسان از حرکت
می‌ایستد!

ولایت، نیروی زندگی ساز و محرک تاریخ
است.

ولایت، تضمین کننده‌ی پایداری جهان و
سرسبزی انسان است.

ولایت، رشته‌ی پیوند دهنده‌ی ما و خداست.
ولایت، بزرگ‌راه بالندگی و عشق و شور و
سرافرازی و صفاست.

و آخرین حلقه‌ی زنجیر ولا، مولای غایبی است
که کام تشنه‌ی زمین و زمان، در انتظار بارشِ رحمتِ
ظهور اوست!

ای آخرین گل خوش رنگ و بوی ولا! دل‌ها و
دیده‌های ما را به نور حضور گران‌قدر خویش روشن
کن. ما منتظران طلوع خورشیدیم!

شکوفه‌ی ولا

می‌خواستم سبزترین واژه‌ها را برای از تو گفتن، نگاه دارم. می‌خواستم سرسبزی و صداقت را از تو یاد بگیرم.

می‌خواستم به دنبال واژه‌هایی برای نوشتن از ساحت ملکوتی تو باشم، که نگاهم به پشت پنجره افتاد. دیدم که قامتی سبز، در منظرم نشسته است. پرسیدم: «تو کیستی؟» گفت: «بهارم. آمده‌ام تا جهان را شکوفا کنم، خواب مرداب‌ها را بر آشوبم و بر مغز یخ اندیشان بکوبم.» گفتم: «سلام بهار! خوش خبر باشی، قاصد لحظه‌های ناب حیات باش!» گفتم: «همه‌ی سبزی تو از گنجینه‌ی سبزینه‌ای است که جهان به یمن حضورش پابرجاست و دل در گروِ ظهورش دارد.» گفت: «از که سخن می‌گویی؟» گفتم: «از آن سبزِ سبزاندیش؛ که وقتی بیاید، هیچ

جای جهان باقی نمی ماند مگر این که از سبزی و
طراوت، درخششی تازه بیابد.»

حالیا؛ تو ای برکت جهان! ای انتظار سبز! در این
فصل از حیات، باران نگاهت را از ما دریغ مدار و
کبوتران ذهن و زبان ما را، از ترنم و پرواز در اوج
ذکر یاد و نام و راه پرافتخارت، ناتوان مگردان.

ای موعود سبزترین لحظه های تاریخ! ای امام
زمان! زمین، تشنه ی قسط و عدالت است و جویای
بلندای صدایت! و ما همواره محتاج لطف و عنایت
تویم. بهار نام تو، در قلب های ما، گل ها و
شکوفه های ولا را شکوفا کرده است. ما را دریاب،
ای مولای سخاوت و سرسبزی، ای بهار جاودانه ی
همه ی زمان ها!

جمال دلارای محبوب

آفتاب، کجا توان آن دارد که خویشتن را به پای تو افکند و از شرم، آب نشود؟
زمین، بدون حضور تو، چه گونه سرسبزی خواهد یافت؟
ماه، کی می‌تواند در برابر رخساره‌ات دم از تجلی و زیبایی و دل‌پذیری بر آورد؟
سرو، چه گونه می‌تواند در مقابل بلندای قامتت، سر برافرازد؟
شمع، آیا بجز شاهی بر جمال دلارای توست؟
گل را آیا آن توان و شکیب هست که در پیشگاه تو، به خودنمایی و دلبری پردازد؟
پروانه را، مگر جز پروای رؤیت روی محبوب، جز دیدار روی زیبای تو، عشق دیگری در سر است؟

بلبل سرمست، جز نوای نام تو را بر زبان تواند

داشت؟

ای حُسْنِ نازِ فلک! ای تمامی خوبی! ای ماه

روشن هستی! از پرده غیبت در آی، تا نگاه سبز تو،

سرسبزی و طراوت و زاینده‌گی و نعمت را به

کوه‌پایه‌های انسانی و فراخ‌نای جهانی نثار کند.

توتیای محبت

همه‌ی دل‌ها، شیفته‌ی شورانگیزیِ یادِ توست.
بشر، شقایق‌های شادی‌اش را در شبستانِ شیداییِ تو
می‌کاود و شایسته‌ترین بندگانِ خدا، شب‌ها و
روزها، شرطِ تداومِ حیاتِ خویش را در آویختن به
شاخه‌ی طوبایِ محبتِ تو می‌دانند.

هر دلی که سپید باشد، با یادِ تو سبز می‌شود و
هر نگاهی که سیاه نباشد، شکوفه‌های سپیدِ ایمان به
نور و روشنی را در جهان، بالنده می‌سازد.

ای برترین افق برای پرواز پرنندگانِ آرزو! ای
تجلی‌آبی‌ترین آسمان امید! ای منتهای خواسته‌های
برتر!

ای نهایتِ عشق بشر! ای آرمان همه‌ی آینده
نگران! ای زیباترین آینه‌ی بهاران! ای شکوهِ بارانِ
شادمانی ما! ای ماهِ متبلور در دل‌ها! ای عظمت

رهبریِ والا! ای قرص خورشید معنا! دنیا نیازمند نگاه
و ظهورِ توست و قلب همه‌ی انسان‌ها، برای زیارت
روی نیکوی تو می‌تپد.

ای قلب عالم امکان! بیا و گردِ گام‌هایت را بر
زمین بتکان. باشد که سرسبزی و مهر و نور و فروغ،
سرتاسر این کره خاکی را فراگیرد و زندگی طراوتی
دیگر یابد.

خاک رهگذار تو، توتیای شفابخش دیده‌ها و
دل‌های همگان است.

سبز یعنی تو!

سبز یعنی تو. سبزه یعنی تو. آب یعنی تو. آینه
یعنی تو. نور یعنی تو. آفتاب یعنی تو. مهر یعنی تو.
ماه یعنی تو. عشق یعنی تو. دین یعنی تو. جان یعنی
تو. ایمان یعنی تو.

ای سبزترین سبزینه‌ی حیات! ای همه‌گان از
خوبی‌های تو، مات! ای معنای همه‌ی آیات! ای
سرچشمه‌ی جوشان برکات! ای دافع همه‌ی آفات!
ای تجلی خدا! ای مرآت! تو روشن‌ترین و سبزترین
نیاز بشری. تو از ماه و مهر، برتری. تو بر همه کاینات
سری. تو ما را با خویشتن به بهشت می‌بری. تو بر
جان کافران شرری. تو مایه‌ی هر چه شکوه و فری.

یا مولا! ای ماه مبارک والا! هرگز از یاد مبر ما
را. ما تشنه‌گان وفا را. ما والهان صفا را.

چشمہ سارا! سیراب کن ما را. آبشارا! بر ما فرو

ریز عمق معنا را.

ای برکت زمان و زمین! ای سرور دوازدهمین!

ای ماہ برین! ای حجتِ آخرین! ما را ہمارہ با

دیدگان مہر بین. ای یاور امین! ای زندہ ساز دین!

ای آیت مُبین! بہ حقّ ہمہی دلدادہ گان یقین؛ ہر چہ

زودتر، بر زینِ بارہی ظہور بنشین!

لبِ گلِ خانه‌ی نور

تو می‌آیی و مهربانی‌ات را میان ما تقسیم
می‌کنی. می‌آیی و از آدینه برای ما سخن می‌گویی.
می‌آیی و فصل صلوات را شکوفا می‌کنی.

تو می‌آیی تا همه جا را ابریشم بارانِ بلاغت
معنا کنی و قُمری‌های پاکی و خلوص را بر شانه‌های
اعمال ما بنشانی.

تو می‌آیی تا ما را به قله‌های بیداری ببری.
می‌آیی تا ما را با پل‌های آسمانی آشنا کنی. می‌آیی
تا به ما بگویی که مزرعه‌ی سبز سخاوت، همیشه از
آن ماست.

تو می‌آیی تا ما را به پایان انتظار، رهنمون شوی.
می‌آیی تا ما را «پی‌آواز حقیقت» بدوانی. می‌آیی
تا چشم دلِ ما روشن و بلورین شود.

ای صاحبِ زمان! زمینِ ما تشنه‌ی عدالت
توست. قایقِ غزل‌های ما، قافیه‌های شور و شعور را،
از سرزمین‌های دور، به سمت نگاه تو می‌آورَد و
گوش‌های ما؛ گوش به زنگ‌ها! مشتاق شنیدن
صدای سفرِ یوسفِ زهراست!

ای عزیز دل و جان‌ها و جهان! ما به یک روز
سپید، چشمِ دل دوخته‌ایم. لبِ گل‌خانه‌ی نور؛ قدم
سبز تو را منتظریم!